

کافه‌ی چرا

کافه‌ای که پرسش‌های تان را می‌توانید آن‌جا پیدا کنید

جان پ. استرلکی

مترجم

مهرناز شیرازی‌عدل

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Why Café

P Strelecky, John

سرشناسه:	استرلکی، جان	P Strelecky, John
عنوان و نام پدیدآور:	کافه‌ای چراغ‌خانه‌ای که پر از س‌های‌تان را می‌توانید آن‌جا پیدا کنید / جان پ. استرلکی	مترجم: بهروز شیرازی عدل
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۳۹۰	
مشخصات ظاهری:	۱۱۴ ص	
فروست:	سلسله انتشارات - ۱۸۳۰. روان‌شناسی	ترجمه - ۲۰۶
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۳۳۹-۲	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا	
یادداشت:	عنوان اصلی: The Why Café, c 2006	
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۰ ک ۲۵ الف / ۴۳۵ BD	
رده‌بندی دیویی:	۱۲۸	
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۲۲۹۴۲۰۴	

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۳۳۹-۲ - ۹۷۸-600-119-339-2 ISBN:



کافه‌ی چرا

جان پ. استرلکی

مترجم: مهرناز شیرازی عدل

طراح جلد: مهسا دیلمی

چاپ دوم: (چاپ اول نشر قطره) ۱۳۹۵

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۲۰۰

بها: ۸۰۰۰ تومان

اسماء، از این اثر، به هر شکلی،

بدون اجازه ممنوع است.

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شبخلو (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۸۰۰۷۲۰۵۱-۳

دورنگار: ۸۸۰۶۸۰۹۶

کد پستی: ۱۴۱۵۰۳۳۱۳

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

پیش‌گفتار

آیا تا حالا برایتان پیش آمده، وقتی که اصلاً انتظارش را ندارید، خودتان را جای جدیدی کنار آدم‌های جدید، ببینید و این تجربه برایتان پر از نکات با ارزش باشد؟ کسی چه می‌داند؟ شاید آن موقع، بی‌این‌که بدانید بیش از هر وقت دیگر نیازمند چنین تجربه‌ای بوده‌اید. شبی در طول جاده‌ای تاریک و دورافتاده همین اتفاق برایم افتاد. وقت به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم وضعیتی که در آن لحظه داشتم نمادی از زندگی‌ام در آن دوران بود. همان قدر که در جاده گم شده بودم در زندگی‌ام هم احساس گم‌گشتن می‌کردم. اصلاً نمی‌دانستم دارم کجا می‌روم یا چرا می‌روم؟

یک هفته مرخصی گرفته بودم. می‌خواستم از فضای کارم و روتینم دلیلش بدی کارم نبود. که البته هم چنگی هم به دل نمی‌زد. اما آن روزها من و مناسبات با خودم فکر می‌کردم آیا زندگی منم همین است که روزی ده، دوازده ساعت کار می‌کنم و شاید اگر قرار باشد تفریح بگیرم، چهارده ساعت. در یک اتاقک سرکنم؟

در دبیرستان، تمام مدت، خودم را برای ورود به دانشگاه آماده کرده بودم، در دانشگاه برای ورود به دنیای کار برنامه‌ریزی کرده بودم و بعد از آن، تمام وقتم را برای پیشرفت در شرکتی که در آن کار می‌کردم، گذرانده بودم. حالا

نمی‌دانستم آیا کسانی که مرا در این مسیر راهنمایی کرده بودند، صرفاً حرف‌های تکراری دیگران در مسیر زندگی‌شان را تحویل داده‌اند یا این که این حرف‌ها نتیجه‌ی تجربه‌ی شخصی خودشان بود؟

البته اندرزهای بدی نبود، اما چندان هم راضی‌ام نمی‌کرد. احساس می‌کردم که دارم زندگی‌ام را با پول مبادله می‌کنم و این تجارت خوبی نبود. با این ذهن آشفته و مغشوشی «کافه‌ی چرا» را پیدا کردم.

وقت. داستان کافه را برای دیگران تعریف کردم گفتند که جایی «مرموز» و شبیه «منطقه‌ی گرگ و میش» است. منطقه‌ی گرگ و میش برنامه‌ی تلویزیونی قدیمی^۱ بود که بر آن مردم از جاهایی سر درمی‌آوردند که در نگاه اول عادی به نظر می‌رسید اما معمولاً به این ترتیب ادامه پیدا نمی‌کرد.

گاهی اوقات شک می‌کنم که آیا تجربه‌ام واقعی بوده است؟ معمولاً این جور وقت‌ها به کشوری مثل عربستان سری می‌زنم و نوشته‌ی روی فهرست غذا را که کیسی به من داد می‌خوانم، با این کار یادم می‌آید که آن شب همه چیز چه قدر واقعی بود. هیچ وقت سعی نکردم ردایم را دنبال و دوباره کافه را پیدا کنم. گرچه آن شب بسیار واقعی بود اما، خشک و کرچکی از وجودم می‌خواهد باور کند که حتی اگر دقیقاً به همان جا برشده‌ام، کافه را پیدا نمی‌کنم. می‌خواهم باور کنم که فقط به این دلیل آن شب کافه را در آن بهمان‌جا پیدا کردم که در آن لحظه و آن شب به آن نیاز داشتم.

شاید روزی یا شبی دوباره گذرم به آن جا بیفتد. آن وقت به آرامی وارد کافه شوم و به کیسی، مایک و آن، البته اگر «آن» در کافه باشد، بگویم آن شبی که در آن جا گذراندم چه قدر زندگی‌ام را تغییر داد و آن سؤال‌ها چه قدر بر فکر و ذهنم تأثیر گذاشت.

۱. منطقه‌ی گرگ و میش (Twilight Zone) عنوان نمایشی تلویزیونی است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ در آمریکا پخش می‌شد و رابرت ردفورد نیز در آن ایفای نقش می‌کرد.

کسی چه می‌داند، شاید آن شب را به صحبت با کسی بگذرانم که او هم گم‌شده و مثل من گذرش به «کافه‌ی چرا» افتاده باشد؟ شاید هم کتابی درباره‌ی این تجربه بنویسم و با هدفی که کافه بر اساس آن به وجود آمده است، همکاری کنم.

www.ketab.ir